

درآمدی بر الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی اسلامی

عبدالحسین خسروپناه

استاد گروه فلسفه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ایران، قم.

Khosropanahdezfuli@gmail.com

چکیده

ایده تولید «علوم اجتماعی اسلامی» از راهکارهای پاسخ به مسئله تبیین و فهم حیات انسانی و اجتماعی انسان و ارائه مدل‌هایی برای اداره بهتر جامعه است. اما مقصود از علوم اجتماعی اسلامی و علم دینی چیست؟ طرفداران و کسانی که علم دینی را ممکن می‌دانند پاسخ‌های مختلفی به این پرسش داده‌اند. «الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی» پاسخی برای تبیین چستی، طبقه‌بندی و روش‌شناسی علوم اجتماعی در مقام موجود و مطلوب و تلاشی در شکل‌دهی به یک برنامه پژوهشی برای تولید علوم اجتماعی اسلامی است. در این مقاله با رویکردی توصیفی و تحلیلی پس از ذکر مقدمات و مقصود از الگو و معرفت‌الگوی در مطالعه مرتبه دوم علوم اجتماعی، به تشریح دیدگاه الگوی حکمی و اجتماعی در چهار بخش: ۱. چستی علوم اجتماعی، ۲. نسبت علوم اجتماعی با عقل و حکمت، ۳. نسبت علوم اجتماعی با تجربه و ۴. نسبت علوم اجتماعی با آموزه‌های نقلی پرداخته می‌شود. براساس این تبیین در دو بخش انتهایی به برخی الزامات روشی و آینده‌نگارانه این الگو در تولید علوم اجتماعی اسلامی نیز اشاره می‌شود.

کلیدواژگان: علم دینی، علوم اجتماعی، حکمت، تجربه، اجتهاد، روش‌شناسی، فلسفه علوم اجتماعی، ایدئولوژی‌های اجتماعی.

درآمد

سابقه ایده دانشگاه اسلامی و علم دینی به پیش از انقلاب اسلامی بازمی‌گردد و متفکرانی متعدد از کشورهای مختلف پیگیر آن بودند. در ایران نیز صحبت‌هایی درباره آن مطرح می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار حکومتی اسلامی، ضرورت استمداد از دین در اداره جامعه بیشتر احساس شد و این پرسش به صورت جدی مطرح شد که نسبت علوم انسانی رایج که مدعی تبیین و فهم حیات انسانی و اجتماعی انسان و ارائه مدل‌هایی برای اداره بهتر جامعه است با آموزه‌های اسلامی چیست؟ از ابتدای انقلاب اسلامی، در راستای پاسخ به این پرسش، تلاش‌های مختلفی صورت گرفته است که ایده «تولید علوم اجتماعی اسلامی» یکی از راهکارهای مطرح این پرسش است؛ با این حال، باید اعتراف کرد هنوز پرسش جدی این است که چه باید کرد و تحول در علوم انسانی چگونه ایجاد می‌شود؟

در دو حوزه می‌توان تلاش‌ها درباره علم دینی را بررسی کرد: دسته اول، تلاش‌های علم‌شناسانه در توضیح و تبیین چیستی علم دینی و دسته دوم، تلاش‌های پژوهشی و علمی برای تنقیح مبانی علوم خاص است. طی دو دهه اخیر تلاش‌هایی برای ارائه نظریه‌های دینی، تولید مدل‌ها و توسعه مصنوعات اجتماعی برای تدبیر حیات اجتماعی براساس الگوهای علم دینی صورت گرفته است که عمده آن در دسته اول قرار می‌گیرد. در بحث علم‌شناسانه درباره علم دینی تاکنون دو مسئله اساسی محوریت داشته است: ۱. آیا علم دینی ممکن و مطلوب است؟ ۲. راهکارهای تحقق و تولید علم دینی چیست؟

طی سال‌های اخیر متفکران مسلمان ایرانی با رویکردهای مختلف تلاشی علم‌شناسانه برای توضیح چیستی و چگونگی علم دینی داشته‌اند. «الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی» دیدگاهی است که ضمن تبیین چیستی علم دینی بر لزوم تنقیح روش‌شناسی علوم اجتماعی تأکید دارد، زیرا بحث از روش‌شناسی علوم اجتماعی را بحث اصلی در الزامات و راهکارهای تحقق علم دینی می‌دانیم. هدف مقاله حاضر تقریر امهات این دیدگاه است. اما پیش از ورود به اصل دیدگاه، طرح سه مقدمه به فهم بهتر ابعاد این دیدگاه کمک می‌کند.

۱. نکات مقدماتی

۱-۱. مقصود از «الگو» در این دیدگاه

آیا این دیدگاه یک «نظریه» است؟ نگارنده از دیدگاه خویش با عنوان «الگو» استفاده می‌کند، پیش از این در دسته‌بندی دیدگاه‌ها درباره علم دینی از عنوان «رویکرد»ها و «مدل»ها (خسر و پناه

و دیگران، ۱۳۹۲: صص ۱۰۱-۱۰۲)، جریان‌ها و نظریه‌های علم دینی (خسروپناه، ۱۳۹۲ الف، ج ۱: ص ۳۵) استفاده کرده‌ام. مقصود از عنوان «مدل» یا کامل‌تر از آن «مدل‌های عقلانیت»، «اندیشه‌های بنیادین و روش‌شناسی» است (خسروپناه، ۱۳۸۸: ص ۲۸). اما در آثار اخیر از عنوان «الگو» استفاده شده است، زیرا بهتر می‌تواند کارکرد این دیدگاه را در تبیین و تولید علوم اجتماعی اسلامی نشان دهد.

مقصود از «معرفت الگویی»، «شناخت سلسله معرفتی و روابط سه نوع معرفت فلسفی و معرفت پارادایمی و معرفت علمی عام و خاص است که شناختی، مرتبه دوم است» (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۲۷۳؛ همان، ۱۳۹۲ الف، ج ۱: ص ۵۷۵) و این سطح چهارم از معرفت در تکمیل سه سطح «معرفت فلسفی، معرفت پارادایمی و معرفت علمی» معرفی شده است (ایمان، ۱۳۹۲: ص ۲۲). همچنین، عنوان «مکتب اجتماعی» و «اصول ایدئولوژی‌ها» نیز بهتر می‌تواند مقصود از «معرفت پارادایمی» را افاده کند (خسروپناه، ۱۳۹۶ الف).

معرفت الگویی، معرفتی مرتبه دوم است که رابطه سه سطح معرفت در الگو بررسی می‌شود؛ یعنی به رابطه «مبانی علوم»، «تعهدات پارادایمی و ایدئولوژیک» و «نظریه‌ها و مسائل درونی» توجه می‌شود؛ از این رو، اولین نقش «الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی» توضیح چپستی علوم اجتماعی و رابطه آن با مبانی فلسفی و تعهدات ایدئولوژیک نظریه‌های اجتماعی است. از نکاتی که این تمایز بدان پایند است، اینکه نباید مبانی را جزء مسائل و نظریه‌های اجتماعی در نظر گرفت. توجه به تفاوت مبنا در جایی مهم است که در مسائل و نظریه‌های اجتماعی ثمره داشته باشد. نگارنده در پژوهش‌ها و آثار متعددی به بحث در فلسفه و مبانی علوم اجتماعی (مانند فلسفه علوم اجتماعی و آثار معرفت‌شناختی) یا مباحث دین‌شناختی مرتبط (مانند بخش‌های مربوط به علم و دین در آثار کلامی) پرداخته است، این آثار از آن جهت که ناظر به ربط این مبانی با نظریه‌ها و روش‌های پژوهش در آن است، معرفتی الگویی ارائه می‌دهند، ولی مسائل آن فی‌نفسه جزء مسائل و مباحث الگوی حکمی و اجتهادی نیستند.

عنوان «الگو» در این دیدگاه، جهت دیگری نیز دارد و آن تلاش برای یافتن و ساختن سرمشق‌هایی برای پژوهشگران عرصه علوم انسانی است که می‌خواهند در عرصه «علوم اجتماعی اسلامی» فعالیت علمی کنند؛ زیرا الگو امری شکل‌یافته در یک گروه اجتماعی است که به‌عنوان راهنمای عمل در رفتارهای اجتماعی - در اینجا فعالیت علمی - به‌کار می‌آید (خسروپناه، ۱۳۹۲ الف، ج ۱: ص ۵۷۵).

نکته دیگر اینکه غرب‌گزینی انتقادی و تمدن‌گرایی اصلاحی دورویکرد اصلی در الگوی

حکمی اجتهادی است که معیارهای گزینش دیدگاه‌های غربی است و راهکاری برای اصلاح تمدنی مبتنی بر مدل عقلانیت اسلامی ارائه می‌دهد.

۱-۲. پژوهش، ایده‌پردازی و مدیریت علمی برای تکوین الگوی حکمی و اجتهادی یکی از نکات مهم در بررسی الگوی حکمی و اجتهادی توجه به این نکته است که علم باید در جامعه‌ای علمی تکوین یابد و فعالیت علمی نیازمند تقسیم کار و ایجاد یک جامعه علمی و مدیریت علمی آن است. تلاش برای تولید علوم اجتماعی اسلامی نمی‌تواند فعالیت فردی باشد. الگوی حکمی و اجتهادی فراتر از یک دیدگاه علم‌شناختی باید در جامعه علمی محقق شود. الگوی حکمی و اجتهادی یک برنامه پژوهشی است که نیازمند ایده‌پردازی و مدیریت علمی است. لازمه پیشبرد فعالیت‌های علمی، به‌ویژه در شاخه‌ها و مسائلی که مستلزم فعالیت چندرشته‌ای یا میان‌رشته‌ای است، تشکیل تیم‌های پژوهشی است.

۱-۳. الگوی حکمی و اجتهادی در تداوم پژوهش‌های پیشین

اهمیت پرداختن به این الگو در راستای دو مسئله کلان بهتر فهمیده می‌شود: ۱. نقش دین در زندگی انسان، ۲. تحول علمی کشور و علوم انسانی اسلامی. نگارنده در آثاری چون کلام جدید، جامعه مدنی و حاکمیت مدنی، گفت‌مان مصلحت، جامعه علوی در نهج البلاغه، پلورالیسم دینی و سیاسی، قلمرو دین، اخلاق در قرآن، آسیب‌شناسی جامعه دینی و جریان‌های فکری ایران معاصر، علاوه بر پاسخ به نیازهای فوری جامعه در پاسخ به شبهات، از منظومه‌ای فکری رونمایی کرد که در انتظارات بشر از دین و گستره شریعت اصول «عقلانیت اسلامی» را در مواجهه اجتهادی اسلام با نیازهای ثابت و متغیر انسان معرفی کرده و کاستی‌های رویکرد «سکولار» را نشان می‌دهد.

در کتاب گستره شریعت به ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی و... حیات انسان و قلمروی دین در این ابعاد توجه شده بود؛ اما طی دهه گذشته و روش‌شدن اهمیت نیاز به تحول علمی کشور، نگارنده پژوهش‌هایی را سامان داده است که مبانی الگوی حکمی و اجتهادی در آن پژوهش‌ها پی‌ریزی شده است. الگوی حکمی و اجتهادی در سطح اول مبتنی بر یک نظریه معرفت‌شناختی، یک نظریه دین‌شناختی و یک نظریه علم‌شناختی است که این سه نظریه خود مبتنی بر یک نظریه فلسفه‌شناختی است.

نظریه معرفت‌شناختی این الگو رئالیسم شبکه‌ای است. نظریه دین‌شناختی این الگو این است که نباید انتظار کسب هر پاسخی را از قرآن و سنت توسط انسان‌های متعارف داشت. نظریه

علم‌شناختی این الگو هم به این نکته اشاره دارد که علوم اجتماعی محقق در دنیای مدرن هم توصیف واقعیت‌های انسانی است و هم ارزش‌ها را بیان می‌کند. این نظریه‌ها مبتنی بر یافته‌های سه فعالیت پژوهشی فلسفه اسلامی و نظریه حکمت خودی، انتظارات بشر از دین، فلسفه دین و فلسفه علوم اجتماعی است. این سه فعالیت نیز مبتنی بر یک فعالیت پژوهشی دیگر به نام فلسفه‌های مضاف و نظریه دیده‌بانی است. برای فهم دقیق‌تر این الگو و تفاهم توجه به مبانی معرفت‌شناختی، علم‌شناختی و دین‌شناختی الگو نیاز است.

در فلسفه‌های مضاف بر نگاهی وسیع‌تر به فلسفه و توجه به نقش فلسفه‌های مضاف بر علوم پرداخته می‌شود. با تفکیک فلسفه‌های مضاف به «فلسفه‌های ناظر به حقایق» و «فلسفه‌های ناظر به علوم» یادآوری می‌شود که ساختار و روش‌شناسی این دو متفاوت هستند. این بحث مقدمه‌ای است که نشان دهد ربط مطالعات فلسفی ناظر به حقایق با مطالعات فلسفه علوم چیست و چگونه از مطالعات فلسفه علمی می‌توان در تحول علوم استفاده کرد؟ اثر اجتماعی این تمایز و تبیین رابطه، لزوم عطف توجه اهالی فلسفه و فلسفه علم در ایران از مباحث «متافیزیکی محض» و «فلسفه عمومی علم» به «فلسفه علوم خاص» است.

بحث از «فلسفه فلسفه اسلامی» نمونه‌ای از کاربست «الگوی دیده‌بانی» در فلسفه‌های ناظر به علوم است و تلاشی برای ایجاد پیوند میان فلسفه اسلامی رایج با تأکید بر «هستی‌شناسی» با فلسفه‌های ناظر به حقایق است که تلاش می‌کند این امر را از طریق موضوع‌قراردادن «وجود انضمامی انسان» در فلسفه اسلامی تأمین کند (خسروپناه، ۱۳۸۸: ص ۳۴۵). همچنین، علاوه بر مطالعه مرتبه دوم فلسفه اسلامی و در راستای توسعه فلسفه اسلامی، پژوهش در «فلسفه معرفت» به عنوان یکی از فلسفه‌های ناظر به حقایق در فلسفه اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. در آثاری چون «نظام معرفت‌شناسی صدرایی»، «هستی‌شناسی معرفت»، «تحلیل معرفت»، «رنالیسم معرفتی» و «فلسفه معرفت» به زمینه‌ها و ادله نظریه‌های «رنالیسم پنجره‌ای» و «مبناگرایی شبکه‌ای» پرداخته شده است. در این دیدگاه معرفت‌شناختی علاوه بر پاسخ به پرسش‌های اساسی معرفت‌شناسی در ملاک صدق و معیار شناخت، تلاشی برای تحقیق در مبانی معرفت‌شناسی علوم رفتاری-اجتماعی نیز صورت گرفته است که بدان خواهیم پرداخت.

علوم رفتاری-اجتماعی مهم‌ترین دسته علوم انسانی از نظر کاربرد در جامعه است و مسئله تحول علوم انسانی و نقش اسلام در این علوم نیز بیشتر در این دسته از علوم مطرح است. مهم‌ترین جنبه الگوی حکمی و اجتهادی تلاشی علم‌شناسانه در فلسفه و روش‌شناسی علوم اجتماعی است که موضوع اصلی یادداشت حاضر است.

۲. چیستی علوم اجتماعی

جنبه تبیینی الگوی حکمی اجتهادی می‌خواهد به این پرسش‌های اساسی پاسخ دهد که «علوم اجتماعی اسلامی» چیست؟ چه جایگاه و کارکردهایی دارد؟ نسبت این علوم با امور مرتبط یعنی حکمت، تجربه و نقل دینی چیست؟ در این بخش نگاهی کوتاه به مدعای این الگو در چیستی «علوم اجتماعی» به‌عنوان وضعیت محقق و «علوم اجتماعی اسلامی» به‌عنوان وضعیت مطلوب از علوم اجتماعی خواهیم داشت.

پیش‌فرض پنهان در الگوی حکمی و اجتهادی این است که نگاهی اجتماعی به علوم اجتماعی دارد و این امر لازمه نگاه تحولی به علوم اجتماعی است. مدعای اصلی این است که علوم رفتاری-اجتماعی علاوه بر توصیف به تجویز نیز می‌پردازند و بحث از انسان مطلوب و راهکارهای تبدیل انسان محقق به مطلوب از مسائل گریزناپذیر علوم اجتماعی متعارف است. در مطالعه مرتبه دوم علوم اجتماعی نیز همین تفکیک وجود دارد، یعنی با تحلیل وضعیت جاری علوم اجتماعی و توصیف علوم اجتماعی اسلامی به‌عنوان توصیف وضعیت مطلوب، می‌توان به راهکارهایی برای تحول از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب در علوم اجتماعی رسید.

در مطالعات علم‌شناسانه به جنبه توصیفی علوم و رابطه آن با تجربه توجه می‌شود، در حالی که بسیاری از پیشگامان علوم اجتماعی به نقش این علوم در اصلاح جامعه و تمدن‌سازی آن توجه داشته‌اند. در الگوی حکمی و اجتهادی جایگاه علوم اجتماعی در فرهنگ و تمدن انسانی تأکید می‌شود و علوم اجتماعی را در بینش، منش و کنش انسان‌ها دخیل می‌داند (خسروپناه، ۱۳۹۱: ص ۲۴۵) و هم در طبقه‌بندی علوم انسانی و تفکیک علوم اجتماعی از میان علوم مختلف انسانی به این جنبه توجه می‌شود (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۴۳).

۲-۱. طبقه‌بندی علوم انسانی

طبقه‌بندی علوم یکی از مسائل مورد توجه این الگو است که در این یادداشت به اشاره از آن عبور می‌کنیم؛ مهم این است که در مطالعه مرتبه اول پدیده‌ها، موضوع علوم انسانی از سنخ بینش، منش و یا کنش است. پدیده بینشی ممکن است مربوط به حوزه عقل یا خیال باشد و پدیده‌های کنشی نیز دارای دو قسم حقیقی و اعتباری هستند (برای تفصیل بیشتر، خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: صص ۳۹-۴۹).

در مطالعه این پدیده‌ها می‌توان هم به روابط انسانی و هم کارکردشناسی پدیده‌ها توجه کرد. در مدیریت، علوم تربیتی و ارتباطات روابط و کارکردها پررنگ‌تر است؛ مشابه علوم مهندسی که

کارکرد آن شناسایی راهکارهای تغییر طبیعت براساس شناسایی قوای طبیعی اشیا و کارکرد پزشکی، تحقق سلامت زیستی انسان است؛ کارکرد و وظیفه علوم تربیتی، سیاسی و مدیریتی نیز شناسایی راهکارهای تحول برای تحقق انسان مطلوب است؛ بنابراین، کارکردشناسی پدیده‌ها از رابطه‌شناسی پدیده‌ها بهره می‌برد (همان: ص ۴۸).

با توجه به نکات یادشده، رشته‌های مختلف علوم انسانی تکوین یافته در بستر تاریخ (مصادیقی چون تاریخ، اخلاق، هنر، ادبیات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، تعلیم و تربیت، جغرافیا و مانند آن)، همه از نظر روش و ساختار یکسان نیستند. در الگوی حکمی و اجتهادی، علوم رفتاری-اجتماعی مدنظر است زیرا امکان‌پذیر نمی‌داند که بتوان برای همه علوم انسانی یک روش‌شناسی ارائه داد؛ بلکه هر دسته از این علوم انسانی، ساختار و روش‌شناسی ویژه‌ای دارند.

۲-۲. مباحث و کارکردهای علوم اجتماعی رایج

علوم رفتاری-اجتماعی، علمی مانند جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، آموزش، ارتباطات، مدیریت و علوم سیاسی است. مدعای الگو این است که مباحث این علوم مشتمل بر چهار بخش هستند:

۱. توصیف انسان مطلوب،

۲. توصیف انسان تحقق یافته،

۳. نقادی انسان محقق،

۴. ارائه توصیه برای تغییر انسان محقق به انسان مطلوب.

عنوان «انسان» در اینجا، عنوانی مشیر است؛ بنابراین، می‌توان در علوم اقتصادی از تعبیر «انسان اقتصادی»؛ در علوم تربیتی، از عبارت «انسان تربیتی»؛ و در مدیریت، از عنوان «سازمان» استفاده کرد. «انسان» در هریک از علوم اجتماعی مصداق خاصی پیدا می‌کند.

توصیف انسان مطلوب: بعضی از گزاره‌های علوم اجتماعی درباره معرفتی «انسان مطلوب» است؛ هنگامی که متفکری مانند راولز تعریفی از «عدالت» ارائه می‌دهد و یا چون دورکیم، گیدنز یا هابرماس «جامعه مطلوب» را تصویر می‌کنند و یا زمانی که از «انسان عقلایی اقتصادی» صحبت می‌شود و یا «انسان سالم» را در علوم تربیتی و نیز در روان‌شناسی مطرح می‌کنند؛ در واقع، در مقام توصیف انسان مطلوب برآمده‌اند. پرسش از چیستی «عدالت» در واقع، معرفتی یکی از ساحت‌های «انسان مطلوب» را نشانه رفته است و بازگوکننده نخستین فعالیت علوم اجتماعی است. اینکه «جامعه فعلی، عادلانه است یا نه؟» و اینکه «چگونه می‌توان عدالت را محقق کرد؟»، دو فعالیت

دیگری است که در علوم اجتماعی انجام می‌گیرد.

هر علم با انسان‌شناسی خاص، انسان مطلوب را توصیف می‌کند. مباحث انسان مطلوب اقتصادی، سیاسی، تربیتی و مانند آن، غیر از انسان‌شناسی عامی است که در فلسفه انسان از آن بحث می‌کنند. مقصود از انسان مطلوب، انسان ایدئال یا انسان کامل نیست؛ بلکه منظور، انسان سالم و متعارف است که بیشتر مردم جامعه می‌توانند چنین باشند. اینکه در روان‌شناسی سخن از رفتار نابهنجار مطرح است، معلوم می‌شود که تعریفی از انسان بهنجار دارد. اگر انسانی به مرحله انسان متعارف نرسیده است، باید با انسان‌شناسی خاص اقتصادی، سیاسی و مانند آن بررسی شود که چگونه می‌تواند به مرحله مطلوب و متعارف برسد و انسان اقتصادی یا سیاسی یا تربیتی مطلوب شود.

توصیف انسان تحقق‌یافته: رکن دوم، توصیف انسان تحقق‌یافته است که منظور از آن، همین انسان موجود، سازمان موجود، اقتصاد موجود و هنجارها یا ناهنجاری‌های محقق است؛ یعنی آنچه در جامعه تحقق دارد. در توصیف انسان مطلوب، به صورت قضیه حقیقیه بحث می‌شود اما توصیف انسان تحقق‌یافته به صورت قضیه خارجی مطرح است، هر چند دانشمندان در تلاش هستند که قضیه خارجی را به قضیه حقیقیه تبدیل کنند.

نقادی انسان محقق: رکن سوم در بعضی از مکاتب و پارادایم‌های روش‌شناختی، پرسش از انسان تحقق‌یافته است؛ مثلاً در مکاتب انتقادی، مانند مکتب فرانکفورت، به پرسش‌های اجتماعی پرداخته می‌شود. اختلافی که میان گادامر، هابرماس و ریکور وجود دارد در همین جا است؛ گادامر مدعی است که ما کاری به پرسش نداریم بلکه صرفاً درصدد توصیف هستیم. هابرماس معتقد است که از قضا، دغدغه ما پرسش از جامعه است. ریکور بیان می‌کند که پرسش برای ما مهم است اما می‌توانیم هر منوتیکی را ارائه دهیم که بتواند به پرسش هم پردازد. البته او تصریح کرده که درصدد ادغام هر منوتیک و مکتب انتقادی نیست. برای ما هم مسئله نقادی و پرسش از انسان، یعنی پرسش از سازمان محقق، رفتار محقق، اقتصاد محقق و مانند آن، بسیار مهم است.

ارائه توصیه برای تغییر انسان محقق به انسان مطلوب: رکن چهارم، تغییر انسان محقق پرسش شده به انسان مطلوب است. برخی از توصیه‌هایی که یک مکتب ارائه می‌دهد ناشی از تجربه و سعی و خطا است؛ اما برخی دیگر ناشی از علم و معرفت به انسان مطلوب و انسان محقق است. در توصیه‌های علمی برای تغییر دادن جامعه و انسان تحقق‌یافته، یک‌سری باید‌ها و نبایدها و ارزش‌های مکتبی وجود دارد و یک‌سری باید‌ها و نبایدها ناشی از تجربه است که از آن به «تکنیک»

تعبیر می‌کنیم؛ مثلاً برای حلّ مشکل ترافیک یا در بحث‌های مدیریتی، از یک‌سری تکنیک‌های تجربی استفاده می‌کنیم. آنچه در تغییر انسان بسیار تأثیرگذار است، فلسفه ارزش، یعنی فلسفه حقوق و اخلاق است؛ مثلاً پذیرش هریک از اموری مانند اینکه «آیا حُسن و قبح ذاتی وجود دارد یا خیر؟» یا اینکه «آیا ارزش‌ها با واقعیات نسبت دارند یا نه؟» در تغییر انسان نقش بسزایی ایفا می‌کنند. نکته قابل توجه این است که برخی پرسش‌ها در باب علوم انسانی ممکن است ناظر به انسان مطلوب، برخی ناظر به پرسش انسان و برخی دیگر ناظر به انسان تحقق‌یافته باشد؛ بنابراین، چنین نیست که هر پرسشی در علوم انسانی همه ابعاد را دربر گیرد.^۱

علوم انسانی تحقق‌یافته را می‌توان مثلث سه‌ضلعی دانست که یک ضلع آن با روش‌های مختلف تبیینی، تفسیری، انتقادی، ساختارگرایی و گفتمانی به توصیف انسان تحقق‌یافته می‌پردازد و ضلع دیگر، انسان مطلوب را بیان می‌کند که این انسان مطلوب از انسان‌شناسی معینی گرفته شده است؛ ضلع سوم علوم انسانی، توصیه‌هایی است که می‌خواهد انسان تحقق‌یافته را به انسان مطلوب نزدیک کند. این توصیه‌ها برگرفته از نظام حقوقی و اخلاقی است (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۲۷۵).

۲-۳. اهداف تحقیقات اجتماعی

بحث مفید دیگر در تکمیل تحلیل علوم اجتماعی، بررسی اهداف تحقیقات اجتماعی است. اهداف این تحقیقات را می‌توان در سه دسته قرار داد: ۱. علت‌کاوی و تبیین، ۲. معناکاوی و تفسیر و ۳. ارزش‌کاوی و نقد.

علت‌کاوی و تبیین: الگوی رایج در علوم طبیعی و فیزیکی ارائه تبیین و توضیحی علی از پدیده‌های طبیعی است. «تبیین»^۲ هم یکی از اهداف علوم تجربی است و هم بیانگر الگوی روشی است. از رویکردهای رایج در علوم انسانی تبیین پدیده‌های انسانی است که ناشی از غلبه رویکرد طبیعت‌گرایانه در علوم تجربی است و مفروض این است که رفتارها براساس مکانیسم‌های علی برانگیخته و شناسایی می‌شوند.

با این فرض، مسئله این است که در چهارچوب فلسفه اسلامی، آیا می‌توان «تبیین» را از اهداف معتبر در تحقیقات اجتماعی دانست؟ در اینجا با دو مسئله مواجه هستیم: ۱. پرسشی هستی‌شناسانه که علت در پدیده‌های اجتماعی چیست؟ ۲. آیا می‌توان در امور اجتماعی شناختی

۱. تنظیم براساس نشست نقد و بررسی الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

معقول درباره علت‌کاوی و تبیین ارائه داد؟

پرسش اول از پرسش‌های مفتوح الگو است. اما درباره پرسش دوم، هرچند در فلسفه اسلامی بر جایگاه تجربه در شناخت امور طبیعی تأکید می‌شود، بر نقش عقل در اثبات اصل علیت تأکید می‌شود و براساس نظر فیلسوفان مسلمان شناخت روابط علی حکایت از روابطی عینی در جهان دارد، یعنی علت‌کاوی و تبیین علی دارای خاصیت «کشف از واقع» است، اما ادله فلاسفه اسلامی نشان می‌دهد که هیچ‌یک از کبراهایی که در قیاسی‌سازی تجربه به‌کار رفته‌اند، چیزی جز مفاد تمثیل نیستند.

«تبیین» و «علت‌کاوی» می‌تواند در تحقیقات اجتماعی هدفی ناظر به «کشف واقع» باشد. این هدف مبتنی بر این شناخت یقینی است که تضاد وجود ندارد و پدیده‌های اجتماعی نیز دارای علت هستند، اما شناخت روابط علی میان امور جزئی به‌صورت یقین منطقی نیست و در صورت بررسی براساس شواهد تجربی تنها به‌صورت مدلل می‌توان به یقین عرفی دست یافت که ظنی معقول و معتبر خواهد بود (خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴ ج۱).

معناکاوی و الگوهای تفسیرگرا: یکی از تمایزات مطرح در فلسفه علوم اجتماعی تفکیک «دلیل» از «علت» است (روزنبرگ، ۲۰۱۲: صص ۴۴۲-۴۴۵). براساس این نگاه در کنش‌های انسانی عناصر غیرقابل تحویلی وجود دارد و آنچه باعث انگیزش و انتخاب و قصد می‌شود «دلایل» هستند، به همین خاطر در تبیین پدیده‌های انسان باید «دلایل» بررسی شوند. قصد و نیت یکی از ارکان اصلی فعل انسانی و وجه تمایز افعال و کنش‌های انسانی از دیگر پدیده‌های طبیعی است.

در فلسفه اسلامی بحثی صریح در باب فهم وجود ندارد، البته مباحث تفسیری مبتنی بر دیدگاهی در باب «فلسفه فهم» هستند که سویه‌های واقع‌گرایانه دارد. اگر بخواهیم متناظر با مباحث ناظر در فهم متون در باب فهم پدیده‌های انسانی الگویی ارائه دهیم، می‌توان گفت در فرایند فهم پدیده‌های انسانی نیز سه عنصر وجود دارد: شخص پدیدآورنده (مؤلف)، واقعیت خارجی انسانی (متن) و فهمنده (مفسر)؛ بنابراین، مؤلف در به‌وجودآوردن پدیده (اعم از متن و غیرمتن) اراده و مرادی داشته‌است. پدیده نیز فی‌نفسه معنایی دارد و مفسر بر اثر دلالت پدیده، مدلولی را می‌یابد. حقیقت فهم عبارت است از پیوند و ترابط مراد و معنا و مدلول؛ به‌تعبیر دیگر، تلاقی مؤلف، متن و مفسر است که فهم را پدید می‌آورد (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۲۶۴).

پاسخ الگوی حکمی و اجتهادی به این پرسش که آیا می‌توان از متن، فهمی و رای مراد مؤلف به‌دست آورد؟ مثبت است، زیرا معتقد است در زمینه‌های فهم بنابر چهارچوب فلسفه اسلامی واقعیتی و رای ذهن ما وجود دارد ولی چون زمینه‌های مختلف زمانی، مکانی، رفتاری، اجتماعی و

تاریخی در پیدایش واقعیت‌های مادی اعم از انسانی و غیرانسانی اثرگذار هستند، به همین دلیل، این واقعیت‌ها برخلاف واقعیت‌های مجرد همواره متغیر هستند. بدین جهت با وجود دیدگاهی واقع‌گرا می‌توان از تأثیر زمینه‌ها بر ذهن شناسا و تحقیقات اجتماعی و در نتیجه تأثیر پذیری دانش اجتماعی از زمینه‌ها نیز دفاع کرد. البته این شناخت نیز ظنی خواهد بود و باید شرایط معقولیت چنین معرفتی نیز در چهارچوب فلسفه اسلامی استخراج شود.

ارزش‌کاوی و الگوهای نقدگرا: یکی از موارد دیگری که پژوهشگران علوم اجتماعی در راستای تشبیه به علوم طبیعی دنبال می‌کردند این بود که تحقیقات اجتماعی از قضاوت‌های ارزشی شخصی، فرهنگی، اخلاقی و سیاسی آزاد باشند. اما همان‌گونه که در بحث کارکردهای علوم اجتماعی گفته شد و الگوی حکمی و اجتهادی در بحث مبانی ارزش‌شناختی بدان می‌پردازد، در علوم اجتماعی مجموعه‌ای از گزاره‌های انشایی برای اصلاح وضعیت محقق به موجود وجود دارد. براساس مبانی ارزش‌شناختی الگو، مدلول مطابقی این الزامات و گزاره‌های هنجاری، انشا است ولی مدلول التزامی آنها، اخباری و از سنخ ضرورت بالغیر یا بالقیاس است (خسروپناه، ۱۳۹۲ ب: ص ۱۹۹). لازمه مبانی ارزش‌شناختی این است که در نظریه‌هایی که نقادی اجتماعی را هدفگذاری می‌کنند، هرچند کاشفیت از اجزای اصلی نیست و میان هست و باید تمایز وجود دارد، نمی‌توان بی‌نظر به اهداف اجتماعی از نقادی سخن گفت و تجویزات و نظام ارزشی مؤثر بر نظریه مرتبط با «کشف اهداف اجتماعی» است؛ به عبارت دیگر، جهت‌داری علوم وابسته به شناخت اهداف است، اهداف و غایت‌های زندگی اجتماعی امری واقعی است که باید شناخته شوند. البته ممکن است شناخت نظام اهداف در حیطه «فلسفه الاجتماع» دانسته شود (خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴ ج).

۲-۴. چستی علوم اجتماعی اسلامی

اصلی‌ترین مبانی الگوی حکمی و اجتهادی که نقادی وضعیت محقق علوم اجتماعی بر آن استوار است، این است که آنچه موسوم به علوم اجتماعی است، صرفاً محدود به توصیف پدیده‌های رفتاری و اجتماعی نیست.^۱ براساس این پیش‌فرض علوم رفتاری-اجتماعی براساس منابع معرفت و

۱. یک پیشنهاد علم‌شناسانه برای این تحلیل استفاده از چهارچوب علوم انسانی به‌مشابه فن-دانش (Techno-Science) است. یک نمونه از چنین دیدگاهی تفکیک جنبه‌های دانشی از جنبه‌های فناورانه علوم اجتماعی است (پایا، ۱۳۸۶). این تحلیل مخالف مدعای الگو نیست (خسروپناه، ۱۳۹۲ الف، ج: ۱ ص ۱۲۹؛ خسروپناه و دیگران، ۱۳۹۲: صص ۴۵-۴۴) و مثبت این است که علوم اجتماعی رایج هم جنبه‌های تکنولوژیک و هم جنبه‌های فناورانه دارد.

ارزش مورد نقادی قرار می‌گیرد و علوم اجتماعی اسلامی به‌عنوان وضعیت مطلوب ترسیم می‌شود. تصویر اجمالی که این الگو از علوم اجتماعی اسلامی ترسیم می‌کند این است که علوم اجتماعی اسلامی، مجموعه گزاره‌های نظام‌مندی است که با بهره‌گیری از روش‌های ترکیبی (تجربی و غیرتجربی) و مبانی غیرتجربی (عقلی، وحیانی و شهودی) به تبیین یا تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تحقق‌یافته می‌پردازد و با بهره‌گیری از ارزش‌های انسانی، انسان تحقق‌یافته را به انسان مطلوب تغییر می‌دهد. این علوم اولاً، نظام‌مند هستند؛ ثانیاً، در مقام داوری از روش تجربی و غیرتجربی بهره می‌برند؛ ثالثاً، موضوعشان انسان بایسته و شایسته و تحقق‌یافته است (خسر و پناه، ۱۳۹۲ الف: صص ۶۶۲-۶۶۱).

برای توضیح و تبیین مدعای یادشده درباره علوم اجتماعی اسلامی، باید نسبت علوم اجتماعی با سه امر: ۱. مباحث عقلی و حکمی، ۲. تجربه و ۳. آموزه‌های نقلی اسلام بررسی شود.

۳. علوم اجتماعی و مباحث عقلی و حکمی

مباحث فلسفه و مبانی علوم انسانی و اجتماعی بسیار با الگوی حکمی و اجتهادی ارتباط دارد و الگو بر این مبحث تکیه دارد ولی این توجه وجود دارد که اولاً، این مباحث و مسائل جزئی از علوم اجتماعی نیستند و ثانیاً، در الگوی حکمی و اجتهادی نیز این مسائل به‌صورت ابتدایی طرح نمی‌شوند. این مباحث جزء معرفت فلسفی و پارادایمی هستند، نه معرفت الگویی. آنچه مقصود از معرفت الگویی است، تبیین تجویز درباره رابطه معارف فلسفی و پارادایمی با نظریه‌ها و پژوهش‌های اجتماعی است.

از نظر الگوی حکمی و اجتهادی مباحث عقلی و حکمی چند کارکرد در رابطه با نظریه‌های اجتماعی دارند:

۱. تبیین مبانی علوم اجتماعی از منظر فلسفه ناظر به حقایق؛
۲. توصیف و نقادی مبانی رایج در علوم اجتماعی از منظر فلسفه ناظر به علوم؛
۳. مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در اعتباربخشی روش‌های پژوهش اجتماعی؛
۴. نقد و بررسی مکاتب اجتماعی و تعهدات ایدئولوژیک در نظریه‌های اجتماعی.

۱. آثاری چون فلسفه علوم انسانی، فلسفه معرفت، رئالیسم معرفتی، علامه طباطبایی، فیلسوف علوم انسانی، اندیشه‌های حکمی-اجتهادی شهید صدر و مقالات متعدد در این راستا است.

۳-۱. تبیین مبانی علوم اجتماعی از منظر فلسفه ناظر به حقایق

یکی از مباحث اساسی در بررسی نظریه‌های اجتماعی توجه به مبانی فلسفی آن‌ها است. اما در بررسی این مبانی باید به تفکیک میان فلسفه‌های ناظر به حقایق با فلسفه‌های ناظر به علوم توجه کرد. فلسفه نامیدن این دو تلاش عقلی از باب اشتراک لفظی است، زیرا این دو تلاش عقلی هم به موضوع (یکی حقایق و دیگری رشته‌های علمی)، هم به غایت (یکی پرسش‌های درون‌علمی و دیگری پرسش‌های برون‌علمی) و هم به روش (یکی استدلال برهانی و دیگری تحلیل) می‌پردازد (خسروپناه، ۱۳۸۸: ص ۳۴).

در این الگو نحوه کار بست فلسفه‌های ناظر به حقایق یا به عبارتی خلاصه‌تر، فلسفه‌الاجتماع می‌تواند در تأسیس نظریه‌های اجتماعی جدید کمک کند. بنابر الگوی حکمی-اجتهادی علوم رفتاری-اجتماعی مبتنی بر پنج نظام فکری (نظام فلسفی و نظام انسان‌شناسی، نظام ارزشی، نظام مکتبی و نظام روش‌شناختی) است (خسروپناه و دیگران، ۱۳۹۲: ص ۹۶؛ خسروپناه، ۱۳۹۲ الف: ص ۶۰۹) که دو نظام فلسفی و انسان‌شناختی از سنخ فلسفه‌های امور هستند.

نظام فلسفی علاوه بر مباحث هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی که در مباحث حکمت اسلامی مرسوم است شامل فلسفه زبان، فلسفه جامعه و فلسفه تکنولوژی نیز می‌شود که باید با رویکرد عقلانیت اسلامی تحقیق و تدوین شوند. مباحثی مانند «فلسفه فلسفه اسلامی» و «حکمت خودی» تلاشی برای مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی مبنایی در چهارچوب حکمت اسلامی برای بحث در فلسفه‌های امور است که نیازمند تکمیل است. برای مثال مسئله «فرد و جامعه» و چیستی واقعیت اجتماعی (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف، صص ۶۶-۵۷) در بحث فلسفه جامعه نیازمند تکمیل هستند.

نظام انسان‌شناسی نیز در دو ساحت به معرفی انسان عام و انسان خاص (انسان سیاسی و اقتصادی و غیره) در اسلام می‌پردازد. انسان‌شناسی عام درصدد بیان ویژگی‌های عام انسان‌شناختی مانند فطرت‌پذیری، اختیار و اراده انسان است اما انسان‌شناسی خاص به تبیین مصادیق انسان مطلوب در علوم انسانی یعنی انسان اقتصادی، انسان سیاسی، انسان حقوقی، انسان تربیتی و انسان اجتماعی اسلام می‌پردازد. نظام انسان‌شناسی اسلام درصدد بیان انسان شایسته و انسان مطلوب اسلامی است. به نظر می‌رسد انسان‌شناسی خاص تشکیل‌دهنده اصول کلی و تعهدات اساسی مکاتب اجتماعی می‌شود که در بخش ۳-۴ بدان اشاره خواهد شد.

۲-۳. توصیف و نقادی مبانی رایج در علوم اجتماعی از منظر فلسفه ناظر به علوم بُعد دیگر توجه به فلسفه علوم اجتماعی، بررسی مبانی رایج در نظریه‌های اجتماعی است. هرچند در دیدگاه‌های علم‌شناختی متأخر به تأثیر مبانی فلسفی در پارادایم‌ها، برنامه‌ها و سنت‌های پژوهشی توجه می‌شود، همگان اذعان دارند که نباید میان نظریه‌ها و مبانی آن خلط شود. در علوم اجتماعی، تغییر مبنا سبب تغییر نظریه می‌شود ولی باید توجه داشت که این تغییرها همیشه بسیار بنیادین و مشهود نیست و ممکن است چند نظریه‌پرداز براساس مبانی مختلف به یک نظریه برسند و تفاوت این نظریه بسیار ظریف و فاقد ثمره عملی باشد.

اینکه علوم مُحَقَّق، مبتنی بر مجموعه‌ای از مبانی سکولار است، مستلزم این نیست که تغییر مبانی حتماً به تغییر بنیادین نظریه‌ها منجر شود. در بیشتر موارد تغییر مبانی به تغییر تفسیر از نتایج تحقیقات منجر می‌شود. اگر یک نظریه تنها به توصیف وضعیت مُحَقَّق پرداخته باشد، مبانی نقش مفسر و نظام طبقه‌بندی را دارد. در تبیین وضعیت مطلوب و ارائه راهکار است که نظریه‌ها، جهت‌مند می‌شوند (خسروپناه، ۱۳۹۶ الف)؛ باین‌حال، بحث موردی از مبانی یک نظریه می‌تواند به اصلاحات و تهذیب‌هایی در برخی نظریه‌های اجتماعی منجر شود (خسروپناه، ۱۳۹۲ ب: صص ۲۶۶-۲۵۱؛ همان، ۱۳۹۲ الف، ج ۲). اما مهم‌ترین کاربرد آن بحثی دقیق‌تر در فلسفه‌الاجتماع برای تأسیس و تدوین نظریه‌های جدید هماهنگ با جهان‌بینی اسلامی است.

۳-۳. مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در اعتباربخشی روش‌های پژوهش اجتماعی

بحث از مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی علوم اجتماعی به جهت اهمیتی که مسئله اعتبار نظریه‌های اجتماعی دارد، باب مستقلی را در الگوی حکمی و اجتهادی به خود اختصاص داده است. این مسئله از دو باب اهمیت دارد: اول اینکه باور «تجربه محک نظریه‌ها است» در علوم جدید باوری رایج است و از سوی دیگر، در مسئله علم دینی آیا روش، دینی و غیردینی دارد یا خیر؟ و تفکیک روش اسلامی از غیراسلامی مستلزم نسبی‌گرایی نخواهد شد؟

آما آیا آن‌چنان‌که علوم مدرن ادعا می‌کنند، تجربه می‌تواند تنها ملاک ارزیابی دعاوی علمی باشد؟ این پرسشی معرفت‌شناسانه است. از نتایج و لوازم تجربه‌گرایی در اندیشه غربی، رواج نسبی‌گرایی و شکاکیت علمی است. زیرا اگر تجربه تنها محک آزمون دعاوی علمی باشد، نمی‌توان

هیچ معرفت علمی داشت و نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی براساس شواهد تجربی «تعیین ناقص» دارند (لانودن و لپلین، ۱۹۹۱).

اما آیا می‌توان الگویی برای «علوم اجتماعی اسلامی» پیشنهاد داد که نسبی‌گرایانه نباشد؟ پاسخ به این پرسش منوط به اختیار نظر و استراتژی در باب مفاد «رنالیسم معرفتی» و رابطه آن با «تعهد رنالیسمی در علم» است. مدعای برخی منکران علم دینی این است که قول به علم دینی از منظر روش، منجر به نسبی‌گرایی می‌شود؛ زیرا روش، یعنی کشف این مطلب که مقدمات، چگونه و از چه مسیری به نتیجه می‌رسند. تمایز روش دینی از غیردینی از دیدگاه منکران علم دینی، یعنی دل‌خواهی^۲ بودن روش که مستلزم نسبی‌گرایی است. هرچند برخی با رویکردی نسبی‌گرایانه از علم دینی دفاع کرده‌اند، نسبی‌گرایی موردپذیرش الگوی حکمی و اجتهادی نیست و این الگو خود را در معرفت‌شناسی قائل به رنالیسم معرفتی می‌داند اما برخلاف رنالیسم خام می‌پذیرد که همه روش‌ها به صورت، شفاف، واضح و یکسان واقع را به ما نشان نمی‌دهند (خسر و پناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۲۹۰).

در الگوی حکمی و اجتهادی رنالیسم معرفتی پذیرفته می‌شود؛ ولی این ادعا، بدان معنا نیست که همه این روش‌ها حق هستند. روش‌ها به لحاظ تاریخی به‌عنوان ابزارهایی برای تحقیق تدوین شده‌اند و متنوع هستند، برخی معتبر و برخی نامعتبرند؛ اعتبار روش‌ها باید در روش‌شناسی بررسی شود که فعالیت‌های عقلی و مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی است و رویکردها، پارادایم‌ها و روش‌ها از نظر الگوی حکمی و اجتهادی قیاس‌پذیر دانسته می‌شوند.

در الگوی حکمی و اجتهادی دو نظریه معرفت‌شناختی در پاسخ به دو مسئله «ملاک شناخت» و «معیار شناخت» مطرح است: ۱. واقع‌گرایی پنجره‌ای و ۲. بداهت منسجم کارآمد. دیدگاه «واقع‌گرایی پنجره‌ای» پاسخی به مسئله «ملاک صدق» در گزاره‌های علمی است و در «معیار شناخت» نیز تز بداهت منسجم کارآمد طرح شده است.

واقع‌گرایی پنجره‌ای: آنچه در معرفت‌شناسی مقصود اصلی است، تبیین صدق در شناخت‌های تصدیقی است؛ از این رو، باید توضیح داد که نفس الامر چیست؟ در شناخت‌های تصدیقی آنچه در ابتدا و بالذات شناخته می‌شود، نفس الامر است. از مفروضات هستی‌شناختی در «رنالیسم پنجره‌ای» این است که عالم هستی به‌عنوان متعلق و محکی امور شناختی، لایه‌ها و مراتب مختلف دارد. منظور از نفس الامر معلوم بالذات نیست، پس باید تفسیری اختیار شود که شامل همه مراتب

1. Underdetermination
2. Arbitrary

شناخت و قلمروی آن باشد.

علاوه بر دوسطوح بودن نفس الامر و محکی شناخت‌های تصدیقی، عالم نیز به این لایه‌های مختلف شناخت، از پنجره‌های مختلف نظر می‌کند و به دو سبب یادشده در شناخت یک واقع می‌تواند مظاهر مختلف شناخته شود: از یک سو، سطوح و بطون مختلف واقع و از سوی دیگر، منظر شناسا؛ این دو بعد سبب می‌شود واقع‌نمایی ادراکات، پنجره‌ای باشد.

در دانش‌های مدون و شناخت‌های مفهومی بُعد دیگر پیچیدگی مسئله واقع‌گرایی اضافه می‌شود و آن واقع‌نمایی نظریه‌ها در باب هویت نظری و فرایندهای علی است. هر چند ابزارگرایی با رئالیسم معرفتی تعارض ندارد و شکاکیت و لادری‌گری ابزارگرایی موضعی است، مدعای اصلی این است که امکان معرفت و پذیرش رئالیسم معرفتی به معنای پذیرش و توجیه هرگونه ادعای معرفتی نیست. معرفت‌شناسی نوصدرایی که تجربه‌گرایی را محدود می‌داند، علی‌الاصول با وجود هویت غیرمشاهدتی مشکل ندارد، ولی صرف ارائه یک نظریه موفق را مؤید وجود هویت غیرمشاهدتی نمی‌داند. در میان دوگانه واقع‌گرایی و ابزارگرایی هر چند دیدگاه الگوی حکمی و اجتهادی به واقع‌گرایی نزدیک‌تر است، براساس توضیحی که از سازوکار نظریه‌پردازی و کسب معرفت علمی به‌عنوان شناخت مفهومی ارائه می‌دهد و چون وجود این هویت را براساس شواهد تجربی محرز نمی‌داند، اگر برای این هویت براساس مبادی عقلی و متافیزیکی ادله داشت، موضع واقع‌گرایانه اتخاذ خواهد کرد؛ در غیر این صورت، براساس موفقیت و کفایت تجربی این نظریه‌ها از سویی، و ناسازگاری تصویر ارائه‌شده از این هویت با مبادی عقلی از سوی دیگر، وجود آنها را بر مبنای عملگرایی می‌پذیرد که ممکن است حقیقت دیگری داشته باشند.

ادراکات حقیقی بنابر ادله امکان شناخت، قابل دستیابی و ذاتاً نیز حکایتگر هستند ولی معانی وهمی که بخش اعظمی از محتوای دانش‌های مفهومی را تشکیل می‌دهند، در صورت کارایی و کفایت تجربی، تنها واقع‌نمایی دارند، و احراز واقع‌نمایی و صدق اجزای آن به صورت بالجمله و یقینی ممکن نیست. معرفت علمی در ذهن دانشمند، از سنخ معانی وهمی است. اگر با ارزیابی عملی کارایی این علوم در رفع احتیاجات مشخص شود، می‌توان از واقع‌نمایی فی‌الجمله آنها سخن گفت (خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴ الف: ص ۴۲۲).

معیار ارزیابی دعای علمی: نظر متعارف فلسفه اسلامی در باب توجیه و احراز صدق، نظریه‌ای میناگرایانه است. یعنی احراز صدق گزاره‌های نظری مبتنی بر بدیهیات است. بدیهیات به اولیه و ثانویه تقسیم می‌شوند. گزاره‌های نظری با استنتاج از آنها اثبات می‌شوند اما بدیهیات اولیه محدود به اصل عدم تناقض و اصل واقعیت و اصولی چون اصل علیت، اصل استحاله دور

و تسلسل جزء بدیهیات ثانویه هستند. همچنین، گزاره‌هایی مانند متواترات، تجربیات و حدسیات و مانند آن را که منطق دانان از یقینیات و مواد برهان ذکر می‌کنند جزء بدیهیات ندانسته‌اند و آنها را نظری می‌دانند (خسروپناه، ۱۳۹۶ب، ص ۴۵). بر این اساس تمام گزاره‌های نظری قابل‌ابتنا‌ی میناگرایانه بر بدیهیات نیستند اما می‌توان با بدیهیات اولیه و ثانویه منظومه‌ای از معارف نظری شامل مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و طبیعت‌شناختی را اثبات کرد که این منظومه منسجم یقینی می‌تواند معیاری برای ارزیابی گزاره‌های دیگر شود. معیار اول ارزیابی، «انسجام» گزاره ادعایی با این منظومه و معیار دوم «کارآمدی» یک نظر در برابر نظر رقیب در تأمین مقاصد «مکتب اجتماعی اسلام» است. این دو معیار در طول «بدهت» قرار دارند.

تفاوت معیار انسجام در این دیدگاه با دیدگاه انسجام‌گرایی این است که در انسجام‌گرایی، میناگرایی پذیرفته نمی‌شود و تنها انسجام کل معرفتی معیار توجیه آن کل است، اما در الگوی حکمی و اجتهادی «انسجام» در طول میناگرایی مطرح می‌شود. تفاوت معیار «کارآمدی» در الگوی حکمی و اجتهادی با دیدگاه عمل‌گرایی نیز این است که این معیار در طول میناگرایی و انسجام طرح می‌شود. یعنی اگر دو گزاره داشته باشیم که با هم متفاوت و ناسازگار باشند ولی هر دو با منظومه بدیهی سازگار باشند، معیار کارآمدی طرح می‌شود و گزاره‌ای ترجیح دارد که مقاصد و اهداف نظام معرفتی و مکتبی را بهتر تأمین کند و کارآمدتر باشد.

نظریه‌های ذکرشده براساس این مبنا مبین شده‌اند که معانی علمی برساخته‌هایی هستند که هرچند بر حکایتگری ذاتی ادراکات حقیقی تکیه دارند، پژوهشگر نمی‌تواند به‌طور قطعی حکم به تصدیق معانی علمی کند و نیاز است از معیارهایی بیرونی برای اعتباربخشی این معانی استفاده کند (عاشوری و خسروپناه، ۱۳۹۵). از این مبنا برای بررسی شرایط رویکرد رئالیستی به اهداف تحقیقات اجتماعی نیز استفاده شده است (خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴ج).

۳-۴. نقد و بررسی مکاتب اجتماعی و تعهدات ایدئولوژیک در نظریه‌های اجتماعی.

در بخش‌های ۱-۳ و ۲-۳ به بحث رابطه معرفت فلسفی با نظریه‌های اجتماعی و در بخش ۳-۳ به مبنای اعتباربخشی تحقیقات اجتماعی و بررسی اعتبار روش‌های پژوهش اجتماعی اشاراتی شد. یکی دیگر از لایه‌های معرفت که در جهت‌گیری نظریه‌های اجتماعی نقش بسیار جدی دارد، معرفت پارادایمی یا تعهدات ایدئولوژیک مکاتب اجتماعی است.

مشهور است که یکی از ملاک‌های علمی بودن نظریه‌های اجتماعی را آزمون‌پذیری تجربی می‌دانند. اما این امر ریشه در خلط میان نظریه‌های اجتماعی و پژوهش‌های اجتماعی دارد.

آزمون‌پذیری از ملاک‌هایی است که در روش‌های پژوهش اجتماعی برای بررسی فرضیه‌های تحقیق و مناسب‌بودن یا مناسب‌نبودن مسائل پژوهش طرح می‌شود. یکی از دشواری‌هایی که درباره نظریه‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، اقتصاد، سیاسی، مدیریتی و مانند آن مطرح است این است که بسیاری از نظریه‌های اصلی در علوم رفتاری و اجتماعی به معنایی که در بحث روش‌های پژوهش مطرح می‌شود، آزمون‌پذیر نیستند و اغلب هدایت‌کننده و مبانی نظری تدوین طرح‌های پژوهشی هستند. به‌گونه‌ای که بسیاری برای معرفی این دیدگاه‌ها و رویکردهای کلان در علوم اجتماعی از عناوینی چون اندیشه‌ها و عقاید اقتصادی، سیاسی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و مانند آن استفاده می‌کنند و شیوه‌های استدلال در این مباحث نیز از الگوی عقلی بیشتر از روش‌های رایج آزمون فرضیه‌ها پیروی می‌کنند.

تفکیک نظریه‌های کلان اجتماعی از تعهدات ایدئولوژیک و معرفت‌پارادایمی سخت است، اما تاحدودی مفید است. نظریه‌های اجتماعی غالباً در چهارچوب این اصول و تعهدات ایدئولوژیک شکل می‌گیرند، هرچند ممکن است این اصول خود را در قالب نظریه‌های اجتماعی پنهان کنند، ولی درحقیقت این اصول، تعهداتی هستند که به نظریه‌های اجتماعی و رفتاری جهت می‌دهند. سه دسته از مباحث در زمره این اصول می‌گنجند: ۱. نظام ارزشی، ۲. انسان‌شناسی‌های خاص و ۳. اصول ایدئولوژیک (خسروپناه، ۱۳۹۲ الف، ج: ۱: صص ۶۱۵-۶۱۴؛ خسروپناه و دیگران، ۱۳۹۲: ص ۹۷؛ خسروپناه، ۱۳۹۶ الف). البته بحث در این بخش صرفاً با روش عقلی صورت نمی‌گیرد و استنباط از آموزه‌های نقلی اسلامی نیز نقش ویژه‌ای در این بخش بر عهده دارند.^۱

نظام ارزشی: تاریخ علوم انسانی نشان می‌دهد که دانشمندان علوم انسانی در بخشی از نظریه‌های علمی به بیان گزاره‌های ارزشی می‌پردازند. بخش مهمی از مباحث اقتصادی، سیاسی، مدیریتی، تربیتی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی عبارت از باید و نبایدهای اقتصادی، سیاسی، رفتاری و اجتماعی است.

انسان‌شناسی خاص: تبیین مصادیق انسان مطلوب در حوزه‌های انسان اقتصادی، انسان سیاسی، انسان حقوقی، انسان تربیتی و انسان اجتماعی در این زمره می‌گنجد و نظام انسان‌شناسی اسلام درصدد بیان انسان شایسته و انسان مطلوب اسلامی است.

اصول ایدئولوژیک یا نظام مکتبی: پس از نظام فلسفی، نظام انسان‌شناختی و نظام ارزشی، نوبت به بیان نظام مکتبی می‌رسد. مقصود از نظام مکتبی، اصول حاکم بر زندگی فردی و اجتماعی

۱. علاوه بر مباحث رایج فلسفی یا کلامی، مباحثی مانند فقه مقاصد نیز دارای مباحثی است که می‌تواند برای تکمیل این اصول استفاده شود.

است که از آن به مکتب اجتماعی، مکتب سیاسی، مکتب تربیتی و مکتب اقتصادی تعبیر می‌شود. در مکتب رفتاری و اجتماعی، بحث‌هایی همانند: عدالت، مالکیت و مشروعیت دولت مطرح می‌شود.

برخلاف مبانی فلسفی علوم اجتماعی، تفکیک این اصول و اندیشه‌ها از نظریه‌های اجتماعی مشکل است و نظریه‌ها کامل با آنها آمیخته‌اند. مرسوم است از این مباحث با عنوان اندیشه‌های اقتصادی، اندیشه‌های تربیتی، اندیشه‌های سیاسی، اندیشه‌های حقوقی و... یاد می‌شود که روش آن عقلی و شبه‌فلسفی است و در میراث خطابی متفکران مسلمان نیز مطالب فراوانی که بتواند در این حوزه استفاده شود، قابل استحصال است. البته در بررسی این مباحث باید به حکمت عملی نیز توجه شود. این یکی از مهم‌ترین نقش‌های مباحث عقلی و حکمی در علوم اجتماعی اسلامی است. به همین جهت بر عنوان «حکمت» تأکید می‌شود، زیرا حکمت فقط محدود به توصیف واقع نبوده و ناظر به سعادت نیز است که حکمت عملی ناظر بر آن است. از این جهت در الگوئید «حکمی» آمده است.

۴. نسبت علوم اجتماعی با تجربه

نسبت‌سنجی دوم بحث نسبت علوم اجتماعی با تجربه است. از پرسش‌ها و اشکالاتی که درباره علوم اجتماعی اسلامی می‌شود، ناظر به حیثیت تجربی علوم مدرن است. پرسش متشکل این است که «با در نظر گرفتن دیدگاه اسلامی، چه طور می‌توانیم بفهمیم که آیا نتیجه‌گیری مان درست بوده است؟ آیا ملاک ما تجربه است یا خود قرآن است؟ اگر ملاک قرآن و آموزه‌های نقلی باشد که دیگر به تحقیق تجربی چه نیازی وجود دارد؟... اگر این‌طور باشد که همه واقیعت‌های جهان در قرآن وجود دارد، تمام دانش ما نقلی می‌شود و دیگر علوم اسلامی تجربی نخواهیم داشت مگر برای ساکت کردن خصم» (باقری نوع‌پرست، ۱۳۹۴).

مفروض دیدگاه یادشده این است که قاعده فعالیت و پژوهش علمی می‌گوید یافته‌های علمی باید در محک تجربه آزموده شوند و آموزه‌های نقلی تنها در حیطه اهداف شرع کاربرد دارند و نباید در علم تجربی دینی آن‌ها را دخیل کرد. در این بخش در راستای ابهام‌زدایی از نقش تجربه در «الگوی حکمی و اجتهادی» و نحوه تعامل علوم اجتماعی و تجربه در روش‌شناسی این علوم، نکاتی را طرح خواهیم کرد.

مهم‌ترین ویژگی علوم جدید تجربی بودن آن است ولی مسئله این است که شناخت‌های تجربی اعتبار دارند یا نه؟ زیرا شناخت تجربی غیرقطعی است. در بحث از مبانی معرفت‌شناختی علوم

اجتماعی به این بحث پرداختیم که دیدگاه این الگو درباره اعتبار بخشی شناخت‌های تجربی ظنی چیست و آنچه لازم است در این بخش بدان پرداخته شود، این است که نقش تجربه در تکوین معرفت علمی چیست؟

یکی از مفاهیمی که می‌تواند در پاسخ به مسئله یادشده کمک کند، مفهوم «عرف خاص» است. وقتی از علوم تجربی رایج صحبت می‌کنیم، همه دانشمندان دعاوی علمی را تجربه نمی‌کنند، بلکه از گزارش پژوهشگران استفاده می‌کنند. پذیرش این گزارش‌ها و همچنین، پذیرش تعهدات پارادایمی و ایدئولوژیک در جامعه علمی، یک «عرف خاص» را شکل می‌دهد. پژوهشگر با مرور ادبیات به آن عرف خاص مراجعه می‌کند و برای تدوین مسئله، نحوه گردآوری داده‌ها و از همه مهم‌تر در تحلیل و مستدل کردن اطلاعات از آن با عنوان مبانی نظری استفاده می‌کند و یافته‌های خویش را برای پذیرش در آن عرف خاص عرضه می‌کند؛ از این‌رو، میان عرف خاص، جامعه علمی و نظریه‌پردازی تعامل وجود دارد. این بحث بیشتر ناظر به هویت اجتماعی علم جدید است که نیازمند پژوهش‌های بیشتر است (برای بررسی یک ایده مراجعه شود به: خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴ ب)؛ با این حال، در بسیاری از موارد بدون توجه به هویت اجتماعی علوم مدرن و عرف خاص جوامع علمی، هویتی تجربی محض برای علوم لحاظ می‌شود.

بخش حاضر در سه زیرمجموعه سامان یافته است که عبارت‌اند از: ۱. شناخت تجربی چیست و چرا ظنی است؟ ۲. شناخت تجربی درباره انسان چه نوع شناختی می‌دهد؟ ۳. آیا میان شناخت تجربی و شناخت نقبی تعاملی وجود دارد؟

۴-۱. چیستی تجربه

تجربه در معنای عام مراجعه به مشاهدات و اداراکات حسی است که در اصطلاح فلسفه اسلامی مشاهدات مکرری است که این یقین را در پی دارد که رابطه موضوع و محمول اتقاقی نیست، زیرا اگر اتقاقی بود این همه تکرار نمی‌شد؛ از این‌رو، قیاسی خفی در این حکم وجود دارد و آن عبارت است از اینکه «اگر این حکم اتقاقی بود، دائمی و اکثری نبود»، اما مشاهدات نشان می‌دهد که تکرار، حداکثری است پس تالی باطل و مقدم نیز به تبع آن باطل است یعنی این رابطه و حکم، اتقاقی نیست. هر چند علت آن را از طریق تجربه نمی‌توان به درستی کشف کرد. به واسطه این قیاس می‌دانیم که حتماً علتی وجود دارد که این مشاهده و تکرار، حداکثری است و اگر علت کشف شود، استدلال معلل شکل می‌گیرد (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۷۲: ص ۱۲۹).

اغلب فلاسفه مسلمان اعم از مشائیان، اشراقیان و صدراییان تجربه را از بدیهیات ثانوی و

یقینی به‌شمار می‌آورند، زیرا استقرای ناقص را در صغرای استدلال، و قاعده‌ای کلی نظیر قاعده حکم‌الامثال را کبرای استدلال می‌دانند. اما همان‌گونه که برخی از معاصرین متذکر شده‌اند، استدلال براساس قاعده بالا تام نیست (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ج ۱: صص ۱۰۱-۱۰۰؛ همان: صص ۱۱۱-۱۱۰؛ همان، ج ۲: صص ۴۸-۵۰؛ صدر، ۱۴۱۰: ص ۴۷؛ خسروپناه، ۱۳۹۴، ص ۱۱۱).

شواهد تجربی در توجیه یا تضعیف نظریه‌های علمی مؤثر هستند، زیرا بخشی از گزاره‌های علوم انسانی در تلاش برای کشف واقع است. اما پذیرش رابطه میان شواهد تجربی و نظریه‌های علمی، محدود به پذیرش تجربه‌گرایی نیست و نیازمند پذیرش اصول عقلی شامل اصل واقعیت، اصل استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین و اصل علیت است (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۱۳۵). البته همان‌گونه که در نقد دیدگاه مشهور فیلسوفان مسلمان گذشت، این شناخت ظنی است ولی اگر مبتنی بر دلایل عقلانی باشد، می‌تواند اطمینانی معتبر و جزمی عقلایی حاصل شود (خسروپناه، ۱۳۹۶؛ عاشوری و خسروپناه، ۱۳۹۵).

۴-۲. شناخت تجربی درباره انسان

همان‌گونه که در چپستی علوم اجتماعی گذشت، برخی از گزاره‌ها و نظریه‌های علوم اجتماعی در مقام کشف و برخی در مقام جعل هستند. آنجا که علوم اجتماعی به توصیف انسان مطلوب و تجویز می‌پردازد، وجهه فناورانه دارد و نظریه‌ها در مقام جعل هستند. علوم انسانی همواره به دنبال کشف رفتارها و نهادهای اجتماعی انسانی نیست بلکه در برخی از امور جعل صورت می‌گیرد؛ به‌ویژه در مواردی که می‌خواهیم از هنجارها و ارزش‌ها استفاده کنیم. یعنی گاهی به دنبال فهم انسان تحقیق‌یافته هستیم، کشف صورت می‌گیرد و گاهی به دنبال تغییر انسان تحقیق‌یافته هستیم و جعل و قرارداد صورت می‌گیرد. نظریه‌ها و گزاره‌هایی که می‌خواهند توصیف از واقع کنند در کشف قرار دارند (خسروپناه، ۱۳۹۴ الف: ص ۱۵۴)؛ از این رو، پژوهش‌های تجربی در جایی است که هدف کشف واقع طبیعی است.

در بحث از اهداف تحقیقات اجتماعی و بحث از علت‌کاوی و معناکاوی به این بحث پرداخته شد که در چه شرایطی می‌توان با رویکردی واقع‌گرایانه و رئالیستی از مطالعه علل و معانی افعال سخن گفت (خسروپناه و عاشوری، ۱۳۹۴ ج). اما همچنین به این نکته نیز باید توجه شود که شناخت تجربی «انسان» و وضعیت‌های مرتبط با آن به چه معنا است؟

با توجه به زمینه‌مندی تجربه‌ها و اینکه ما از طریق پنجره‌ها همیشه می‌توانیم گوشه‌هایی از

حیات انسانی را بشناسیم، آنچه دربارهٔ انسان محقق شناخته می‌شود، انسان مُحَقَّق صنفی است؛ به عبارت دیگر، انسان نوعی به صورت شرطیه (انسان در این شرایط) شناخته می‌شود و تعمیم آن به همهٔ انسان‌ها خالی از اشکال نیست.

۴-۳. تعامل نقل و تجربه در شناخت انسان

همان‌گونه که گذشت، توصیف انسان تحقیق‌یافته از اهداف علوم رفتاری-اجتماعی است که تجربه متکفل این وظیفه است. پژوهشگران برای شناخت یک واقعیت مانند پدیدهٔ خودکشی از تحقیقات میدانی در اشکال مختلف آن یعنی تحقیقات پیمایشی، آزمایشی، آزمایشگاهی و... استفاده می‌کنند. زمانی که پژوهشگر با پدیده‌ای روبرو می‌شود و از آن پدیده سؤال می‌پرسد و جواب می‌گیرد، از این سؤال و جواب‌ها به نظریه‌ای در توصیف انسان تحقیق‌یافته می‌رسد، این پرسش در ابتدا طرح نمی‌شود. اغلب مسئلهٔ تحقیق، فرضیه و رویکرد کلی در نحوهٔ گردآوری داده‌های تجربی و تحلیل آنها براساس منظومهٔ فکری و مبانی نظری صورت می‌گیرد که پژوهشگر به آن متعهد و ملتزم است. براساس دغدغه‌ها و زمینه‌ای که در آن علم‌ورزی می‌کند، پرسش‌هایی طرح می‌کند که ممکن است این پرسش‌ها برای پژوهشگر دیگری که زمینهٔ فکری، دغدغه‌ها و مکتب فکری‌اش متفاوت است، پیش نیاید. در بخش آینده روشی اجتهادی برای طراحی پرسش‌ها و مفاهیمی از متون دینی معرفی می‌شود که واقعیت خارجی را می‌توان با این پرسش‌ها استنتاج کرد و مطالعه‌ای تجربی براساس نظام طبقه‌بندی مستخرج از آموزه‌های نقلی داشت. در این روش مسئله از نقل اخذ می‌شود، نه فرضیه؛ تا این اشکال طرح شود که محک تجربی آموزه‌های نقلی، دینداری را تضعیف می‌کند (باقری نوع‌پرست، ۱۳۹۴).

در این روش، پرسش از نقل و پاسخ از تجربه به دست می‌آید. هیچ تحقیق میدانی بدون پرسش از پدیده‌ها امکان‌پذیر نیست. هر پدیده‌ای دلالت‌های مطابقی و التزامی بی‌نی دارد ولی برای فهمی عمیق‌تر و شناخت لایه‌های پنهان‌تر، باید آن پرسش و مفاهیم را تعریف کرد. تحقیق پیمایشی، آزمایشی، کیفی و دیگر انواع تحقیق میدانی با این هدف صورت می‌گیرد. تعریف این مفاهیم می‌تواند مبتنی بر عرف خاص دینی باشد، اما برای پاسخ متون کفایت نمی‌کنند و باید در اینجا روش‌های تجربی میدانی استفاده شود، زیرا هدف شناخت انسان تحقیق‌یافته است که از زمانی به زمان دیگر و از محیطی به محیط دیگر تغییر می‌کند.

۵. نسبت‌سنجی علوم اجتماعی و آموزه‌های نقلی

سومین نسبت‌سنجی، نسبت علوم اجتماعی با آموزه‌های نقلی اسلام است. در این الگو، اجتهاد روش ضابطه‌مند استخراج مفاد آموزه‌های نقلی است و مسئله این است که چگونه از روش‌های اجتهادی در علوم اجتماعی استفاده کنیم. مفروض کلامی اصلی این دیدگاه این است که منطق فهم متون دینی، تنها محدود به حجیت احکام عملی به معنای معذریت و منجزیت در عمل به احکام نیست و کشف واقع نیز از اهداف شارع است، البته گستره آموزه‌ها مربوط به اموری است که در هدایت و سعادت او دخیل است (خسروپناه، ۱۳۸۱ الف؛ همان، ۱۳۸۲). ایشان چهار نوع اجتهاد را معرفی می‌کنند.^۱

۵-۱. اجتهاد قسم اول: اجتهاد متعارف در حوزه‌ها

اجتهاد قسم اول همان اجتهاد متعارف در حوزه‌ها است که براساس اصول و قواعد مورد بحث در علم اصول، به فهم متون دینی پرداخته می‌شود. اصول اساسی و مبانی زبان‌شناختی آن مبتنی بر ارتکازات عقلی است و برخی از قواعد کلی آن نیز، البته با الهام از آموزه‌های نقلی طرح شده است و شرایط خطابات شرعی نیز درباره آن لحاظ شده است. براساس این روش، کلیات از متون دینی کشف و بر مسائل جزئی تطبیق داده می‌شود و به استدلالی که بر حکم شرعی می‌آید دلیل اجتهادی گفته می‌شود (صدر، ۱۴۰۰ الف، جلد ۱: ص ۱۳۶).

این نحوه اجتهاد و مطالعه متون دینی در علوم فقهی رایج است که وظیفه‌اش استنباط احکام شرعی است؛ جایگاه استفاده از این روش در پژوهش‌های رفتاری و اجتماعی، مانند بحث از تجویزهای اصلاح وضعیت محقق، در جایی است که پژوهش می‌خواهد پشتیبان تصمیمات اجتماعی باشد. البته بسیاری از قواعد اجتهادی در فهم متون عمومیت دارند و محدود به خطابات شرعی نیستند، به همین خاطر این منبع در توصیف انسان مطلوب نیز کارایی دارد.

۵-۲. اجتهاد قسم دوم: تفسیر موضوعی شهید صدر

اجتهاد قسم دوم همان بیانی است که با عنوان «تفسیر موضوعی قرآن» از فرمایشات شهید صدر استفاده می‌شود (صدر، ۱۴۰۰ ب: ص ۲۷). «موضوع» در اینجا به معنای عینی، در مقابل ذهنی

۱. این بحث در سخنرانی‌های مختلف معرفی مطرح شده است؛ بخش حاضر ارائه الگوی حکمی در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) است که همراه با نقادی و پرسش و پاسخ اعضای هیئت علمی آن مؤسسه بوده است. طرح مفصل‌تر این مباحث در درس‌گفتارهای فقه نظام اینجانب طرح شده است.

است؛ در واقع، واقعیت‌ها و مکاتبی در خارج وجود دارد که پرسش‌های جدیدی را برای ما به وجود می‌آورند. ما پرسش‌ها را به متن عرضه و متن را استنتاج می‌کنیم؛ دلالت‌های جدیدی از متن زاییده می‌شود تا بتوانیم به مدالیل جدیدی برسیم. این عمل می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد؛ یعنی چنین نیست که مدالیل متن دینی پایان یابد. استنتاج متن و پرسشگری از متن لازم است. البته متن پیش از پرسش ما صامت نیست بلکه حرف برای گفتن دارد، اما بعد از آنکه حرف‌هایش را زد و مدلول مطابقی و التزامی بیّنش را بیان کرد، ساکت می‌شود و منتظر پرسش می‌ماند، همان‌گونه که امام معصوم در مقام هدایت مردم، بعد از بیان مطالبی سکوت می‌کند، در صورت پرسش و استنتاج از امام علیه السلام، ایشان پاسخ‌های بیشتری می‌دهند.^۱ در استنتاج از متن نیز دلالت‌های التزامی غیر بیّن و یا بیّن بالمعنی الاعم کشف می‌شوند.

۳-۵. اجتهاد قسم سوّم: استنتاج فرد، جامعه و تاریخ

اجتهاد قسم سوّم که در بخش ۴-۳ بدان اشاره شد، عبارت است از استنتاج فرد، جامعه و تاریخ با پرسش‌هایی که از متون دینی و اندیشه دینی گرفته شده است. این روش اجتهادی، برعکس روش اجتهادی دوّم است. در اجتهاد قسم دوّم، به وسیله پرسش‌هایی که جامعه و حوادث جدید برای ما به وجود می‌آورند، متن را استنتاج می‌کنیم؛ اما در اجتهاد قسم سوّم، با پرسش‌هایی که از متون دینی به دست می‌آید فرد، جامعه و تاریخ را استنتاج می‌کنیم.

تحقیق میدانی بدون پرسش از پدیده‌ها امکان‌پذیر نیست. هر پدیده‌ای دارای دلالت‌های مطابقی و التزامی بیّنی است؛ یعنی صامت نیست و بدون پرسش از آن می‌توان تاحدی آن را فهمید؛ اما از مرحله‌ای به بعد، باید آن را محل پرسش قرار داد تا بتوان پاسخ را به دست آورد. بخشی از تولید علوم اجتماعی نیز از همین طریق اتفاق می‌افتد. این پرسش‌ها باید از موضوع مورد مطالعه طرح و داده‌های آن به شیوه مشاهدتی یا آزمایشی یا هر شیوه عقلایی دیگری گردآوری و با روش‌های مناسب مانند استنباط آماری و غیر آن تحلیل شود، که این شیوه‌های عقلایی در روش‌شناسی و فلسفه روش‌های کمی و کیفی و مبتنی بر مبانی عقلی و عرفی بررسی می‌شوند.

۴-۵. اجتهاد قسم چهارم: نهادسازی و ساختارسازی

اجتهاد قسم چهارم مربوط به نهادسازی و ساختارسازی می‌شود؛ یعنی ما با کمک مبانی و اهداف

۱. البته گاهی ممکن است پرسشی را به متن عرضه کنیم اما پاسخی نگیریم. در اینجا باید مراقب باشیم که پیش‌فرض‌ها و دیدگاه خود را بر متن تحمیل نکنیم.

فلسفی و مکتبی، به اصول اجتماعی، احکام و ارزش‌های اخلاقی و فقهی می‌رسیم. این موارد به ما کمک می‌کنند که با عقلانیت اسلامی، نهادسازی کنیم. عقلانیت اسلامی با کمک مبانی، اصول و ارزش‌ها، نهادسازی و ساختارسازی می‌کند.

۶. روش تحقیق در علوم اجتماعی اسلامی

التزامات این الگو چگونه است؟ باید بتوان این مباحث روش‌شناختی و علم‌شناختی را به روش تحقیق تبدیل کرد. در این بحث توجه به تفکیک رویکردهای تهذیبی، تکمیلی، تأسیسی و استنباطی بسیار کمک می‌کند (موحد ابطحی، ۱۳۹۵). هرچند الگوی حکمی و اجتهادی بر رویکرد استنباطی تأکید بیشتری دارد، در عمل بسیاری از پژوهش‌هایی که براساس این الگو در حال انجام است، از رویکردهای دیگر نیز بهره می‌گیرد؛ زیرا اولاً، این الگو خود را اساساً در زمره مدل‌های غرب‌گزين در علم دینی می‌داند (خسروپناه، ۱۳۹۲ الف: ۵۵۹) و ثانیاً، بنابر آنچه در بحث از تعریف الگو از علوم اجتماعی اسلامی گذشت، این الگو در مبنا با رویکردهای دیگر ناسازگاری ندارد.

۶-۱. پژوهش‌های تهذیبی و تکمیلی

همان‌گونه که در بخش ۳-۲ گذشت، براساس این الگو، تغییر مبانی الزاماً به تغییر بنیادین نظریه‌ها منجر نمی‌شود و در بسیاری از موارد تغییر مبانی به تغییر تفسیر از نتایج تحقیقات منجر می‌شود؛ با این حال، این الگو در بحث‌های تهذیبی بیشتر به نقد مبانی فلسفی و تعهدات ایدئولوژیک سکولار می‌پردازد که با اندیشه اسلامی ناسازگار است (خسروپناه، ۱۳۹۲ ب: صص ۲۶۷-۲۵۱؛ همان، ۱۳۹۲ الف، ج ۲). دلیل این امر آن است که بنابر معیار «بداهت منسجم کارآمد» اولاً، اگر منظومه‌ای با مبانی یقینی اندیشه اسلامی ناسازگار باشد، فاقد ارزش معرفتی است و ثانیاً، سکولاریسم، نسبی‌گرایی و فیزیکالیسم حاکم بر علوم اجتماعی می‌تواند در محیطی که رواج می‌یابد، الحاد را گسترش دهد که در تعارض با مقاصد اجتماعی عقلانیت اسلامی است.

از سوی دیگر، با گسترش این رویکرد در الگوی حکمی و اجتهادی، بهتر می‌توان از ظرفیت اساتید علوم انسانی استفاده کرد که علاقه‌مند به پژوهش‌های کاربردی در حوزه علوم اجتماعی اسلامی هستند. البته این امر مستلزم تدوین درسنامه‌هایی برای «روش‌های پژوهش اجتماعی» مبتنی بر این الگو است.

۶-۲. پژوهش‌های تأسیسی

براساس این الگو، ملاحظاتی بر دیدگاه تأسیسی علم دینی طرح شده است (خسروپناه، ۱۳۹۲ الف: صص ۵۵۷-۵۵۴) اما بر اصل این دیدگاه اشکال نیست که با استفاده از پیش‌فرض‌های دینی نظریه‌هایی کلان طرح شود و با فرضیه‌سازی، آن نظریه‌ها توسعه و آزموده شود؛ ملاحظه اصلی این است که تجربه به‌تنهایی نمی‌تواند محک اعتباربخشی نظریه‌ها باشد. الگوی حکمی و اجتهادی از نظر عملی تاکنون کمتر رویکردی تأسیسی اتخاذ کرده است، ولی پرداختن به ایدئولوژی‌های اجتماعی و فقه مقاصد برای ارزیابی اندیشه‌های اجتماعی و اصول و تعهدات ایدئولوژیک علوم اجتماعی می‌تواند فتح بایی برای توجه بیشتر به تأسیس نظریه‌ها و هدایت پژوهش‌های تجربی و کاربردی برای حل مسائل تجربی علوم اجتماعی باشد که در تهیه درسیانامه «روش‌های پژوهش اجتماعی» لازم است به این امر نیز توجه شود.

۶-۳. پژوهش‌های استنباطی

رویکرد اصلی الگوی حکمی و اجتهادی، رویکردی استنباطی است. براساس این رویکرد استفاده از روش‌های چهارگانه اجتهاد و اضلاع چهارگانه علوم اجتماعی به شکل زیر است. در توصیف انسان مطلوب، از روش حکمی-اجتهادی قسم اول و دوم استفاده می‌کنیم. در اینجا، مبانی چهارگانه کاملاً نقش دارند؛ یعنی در توصیف انسان مطلوب، با ابعاد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی کار داریم. بعضی خیال می‌کنند که گزاره‌های علوم اجتماعی درباره انسان مطلوب فقط از سنخ هنجاری^۱ هستند، در حالی که این‌گونه نیست و جنبه‌های توصیفی^۲ هم دارند. متون دینی نیز در شناخت انسان مطلوب، کمک فراوانی به ما می‌کند. خلاصه اینکه درباره انسان مطلوب، روش حکمی که همان برهانی است و اجتهاد قسم اول و دوم نقش دارند.

در شناخت و توصیف انسان محقق، روش‌های تجربی متعارف و به‌ویژه روش اجتهادی قسم سوم دارای اهمیت است؛ مثلاً هنگامی که می‌خواهید وضعیت تولید و مصرف را در جامعه ایران بررسی کنید، باید به پرسش از جامعه پردازید.

در نقادی و تغییر انسان محقق به انسان مطلوب، روش اجتهادی قسم اول، دوم و سوم با نظر به مکتب رفتاری و اجتماعی کارایی دارد. یعنی همه روش‌ها در نقد و تغییر به ما کمک می‌کند.

1. Normative
2. Descriptive

۷. آینده‌نگاری الگوی حکمی و اجتهادی

این الگو با پروژه‌های مختلف سعی کرده به ابعاد مختلف علم‌شناسی و روش‌شناسی بپردازد، و اذعان دارد که هنوز مسائل نظری بسیاری وجود دارد که باید به آن پرداخت. اما بحث‌های مربوط به «تعهدات ایدیولوژیک» و استنباط «مکتب اجتماعی» را از نظر کاربردی دارای اولویت بیشتری می‌داند. همچنین، کاربست این اصول برای حل مسائل کاربردی در امور اجتماعی نیز به اصلاح و تکمیل الگو کمک می‌کند.

یکی از اموری که با مبنای الگو سازگاری دارد، اهمیت مطالعات اجتماعی درباره علوم اجتماعی اسلامی است. اگر به این مفروض بیشتر توجه شود که نگاه تحولی به علوم اجتماعی، آن را به عنوان امری مرتبط با انسان مورد توجه قرار می‌دهد و علاوه بر ترسیم وضعیت مطلوب علوم اجتماعی باید وضعیت تحقق‌یافته علوم اجتماعی نیز توصیف شود، انجام مطالعات اجتماعی درباره علوم اجتماعی نیز اهمیت می‌یابد، برای مثال پرداختن به مسائلی مانند اینکه «اسناد بالادستی در باب علم دینی و دانشگاه اسلامی مبتنی بر چه دیدگاه‌هایی طراحی شده‌اند و سیاست‌های اعمالی در این حوزه چه پیامدهایی داشته است؟»، «آیا سیاست‌های اعمالی با اسناد بالادستی سازگار هستند؟»، «دانشگاهیان در باب علم دینی و دانشگاه اسلامی چه نگرشی دارند؟»، «چرا میان ایده‌های طرح‌شده و نگرش‌های جاری در علم دینی شکاف وجود دارد؟»، «چه ظرفیت‌هایی (ساختاری و غیرساختاری) برای تحول علوم انسانی در نهادهای علمی وجود دارد؟»، «مقتضیات و موانع پیش‌روی تحول چیست؟» و پرسش‌های قابل طرح دیگر اهمیت بسیار دارد.

کتابنامه

- ایمان، محمدتقی. ۱۳۹۲. روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باقری نوع‌پرست، خسرو. ۱۳۹۴. «نقد و بررسی الگوی حکمی-اجتهادی». نقادای کرسی نظریه‌پردازی درباره علم دینی. دانشگاه تهران: دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی. ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۴.
- پایا، علی. ۱۳۸۶. «ملاحظاتی نقادانه درباره دو علم دینی و علم بومی». حکمت و فلسفه (۱۱). تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- خسروپناه، عبدالحسین. ۱۳۷۹. کلام جدید. قم: مرکز فرهنگی و پژوهش‌های حوزه علمی قم.
- _____ ۱۳۸۱ الف. انتظارات بشر از دین. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____ ۱۳۸۱ ب. قلمرو دین، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی.
- _____ ۱۳۸۲. گستره شریعت. قم: دفتر نشر معارف.
- _____ ۱۳۸۳. «منطق استقرار علمی از دیدگاه شهید صدر». ذهن (۱۸). تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____ ۱۳۸۸. فلسفه فلسفه اسلامی. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- _____ ۱۳۹۱. کلام نوین اسلامی، جلد ۳. قم: تعلیم و تربیت اسلامی.
- _____ ۱۳۹۲. اندیشه‌های حکمی-اجتهادی شهید آیت‌الله صدر. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ ۱۳۹۲ الف. در جست‌وجوی علوم انسانی اسلامی. قم: دفتر نشر معارف.
- _____ ۱۳۹۲ ب. فلسفه علوم انسانی. قم: حکمت نوین اسلامی.
- _____ ۱۳۹۴ الف. روش‌شناسی علوم اجتماعی. تحریر و تنظیم مهدی عاشوری. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ ۱۳۹۴ ب. علامه طباطبایی فیلسوف علوم انسانی (مجموعه مقالات). تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ ۱۳۹۶ الف. درس‌گفتارهای ایدئولوژی‌های اجتماعی. لوح فشرده. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- _____ ۱۳۹۶ ب. فلسفه شناخت. قم: دفتر نشر معارف.
- خسروپناه، عبدالحسین؛ پارسانیا، حمید و عاشوری، مهدی. ۱۳۹۲. تولید و تکوین علوم انسانی اسلامی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- خسروپناه، عبدالحسین؛ پناهی آزاد، حسن. ۱۳۸۸. نظام معرفت‌شناسی صدرایی. تهران:

- پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- خسرو پناه، عبدالحسین؛ عاشوری، مهدی. ۱۳۹۲. تحلیل معرفت (درآمدی بر معرفت‌شناسی نوصدرایی ۱). تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
 - _____ ۱۳۹۴ الف. رئالیسم معرفتی (درآمدی بر معرفت‌شناسی نوصدرایی ۲). تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
 - _____ ۱۳۹۴ ب. «الگوی علم‌شناسی منطقی و هویت اجتماعی دانش‌های مدون». آینه معرفت (۴۵). تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
 - _____ ۱۳۹۴ ج. «هدف‌گذاری رئالیستی تحقیقات اجتماعی با ملاحظه ارزش‌های اسلامی و زمینه‌های اجتماعی». فصلنامه راهبرد فرهنگ (۳۲). صص ۴۹-۶۵.
 - شیرازی، قطب‌الدین. ۱۳۷۲. شرح حکمه الاشراق. تصحیح حسین ضیائی تربتی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 - صدر، سید محمد باقر. ۱۴۰۰ الف. دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة. جلد اول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
 - _____ ۱۴۰۰ ب. المدرسة القرآنیة. بیروت: دارالتعارف.
 - _____ ۱۴۱۰. الأسس المنطقیة للاستقراء. قم: المجمع العلمي للشهید صدر.
 - عاشوری، مهدی؛ خسرو پناه، عبدالحسین. ۱۳۹۵. «واقع‌نمایی و ارزش معرفتی شناخت‌های ظنی»، دوفصلنامه فلسفه و کلام اسلامی. تهران: دانشکده الهیات دانشگاه تهران. سال ۴۹. شماره اول، صص ۷۳-۵۵.
 - مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۷۷. آموزش فلسفه. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
 - موحد ابطحی، سید محمد تقی. ۱۳۹۵. «ملاحظات نقادانه درباره طبقه‌بندی علوم انسانی-اسلامی». ترنم حکمت (۵). تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، صص ۷۴-۷۰.
 - Laudan, L. and Leplin, J. 1991. "Empirical Equivalence and Underdetermination". Journal of Philosophy. 88:pp 449-472.
 - Rosenberg, Alexander. 2012. *Philosophy of Social science*. 4th Ed. Westview Press